

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به یک مناسبتی که در دوران امر بین تعیین و تخییر بود حضرت استاد اختیار فرمودند که اخذ شود بمافیہ احتمال تعیین و عرض کردیم مثال معروفشان همین مثال دوران امر بین مجتهد اعلم و غیراعلم است. لکن آن چه که به اصطلاح در اینجا در این بحث همین جا هم در کتاب تنقیح دارند ایشان در دوران امر بین تعیین و تخییر متعرض رجوع به اصاله عدم حجّیه شده اند. یعنی بعباره آخری بحث سر این است که خود این مسئله فی نفسه یعنی دوران امر بین تعیین و تخییر اقتضا می کند رجوع به تعیین را. یک دفعه هم نه به لحاظ خود مسئله نیست به لحاظ اینکه اگر شک کردیم اصاله عدم الحجّیه این به اصطلاح تعیین می کند اصاله عدم الحجّیه وظیفه را بیان می کند چون اصل عدم حجّیت است و اینکه ما به هر مجتهدی بخواهیم رجوع کنیم صحیح نیست پس باید قدر متیقّن باشد آن اعلم بضمیمه اصاله عدم الحجّیه. این را هم در اصول دارند این مطلب را ضمیمه اصالت حجّیت را و هم در فقهشان دارند. لکن ایشان در کتاب تنقیح یک بحثی دارند که اصلا حجّیت تخییری معقول نیست. که انسان مخیر باشد بین این دو نفر این اصولا معقول نیست فی نفسه معقول نیست. لذا به ذهن ما می آید که نمی دانیم ایشان طبق این تصور چون در کتاب اصولشان منعکس نشده است دیگر نیازی به اصاله عدم الحجّیه ندارند چون می گویند تخییر که معقول نیست اگر تخییر معقول نباشد یا باید احتیاط کنیم ما بین اعلم و غیراعلم یا باید خصوص اعلم را اخذ کنیم. علی ایّ حال این مطلب را چون ایشان فرموده اند ما از باب تذکر عرض کردیم و اما به مناسبتی ایشان متعرض این شده اند که اصلا حجّیت تخییری معقول نیست. و ما دیروز کلام مرحوم آقا ضیا را خواندیم. آقا ضیا خلاصه حرفش این بود که از خود ادله حجّیت تخییر در نمی آید. چون حجّیت کاشفیت است این هم کاشف آن هم کاشف نمی گوید شما بین دو تا کاشف مخیر هستید. معنا ندارد. بله در روایات آمده است که در باب روایات متعارضتین شما می توانید یکی را قبول کنید و این یک دلیل خارجی است. از خود دلیل در نمی آید. به خلاف باب تراحم. در باب تراحم می گوید این حکم است یک روایت هم می گوید آن حکم است. ما نگاه میکنیم مصلحتش مساوی است پس می گوئیم این هم هست آن هم هست. نتیجه اش می شود تخییر. اما اینجا اینگونه نیست. این خلاصه کلام مرحوم آقا ضیا. مرحوم استاد در این کتاب شرح عروه شان تنقیح این جلد اولی که من دارم جزء سلسله آثار نیست این چاپ نجف از صفحه ۱۶۷ که ذیل مسئله ۱۳ صاحب عروه است وارد بحث شده اند. ایشان فرموده اند که اگر دو تا مساوی باشند البته ایشان تفصیل قائل شده اند که بینشان مخالفت باشد یا خیر. البته این غیر از مجتهد تصویر خارجی هم دارد. مثلا اینکه دو تا دکتر هستند هر دو در یک

رتبه واحد هستند یکی می گیرد مرض شما فلان مرض است یکی می گوید چیز دیگر است. تصویر می شود و اختصاص به مجتهد ندارد. ایشان می فرمایند که دلیل بر این تخییر، یک اطلاقات ادله القائم علی حجیه فتوی الفقیه. من این توضیح را الآن اشاره کردم حالا مرحوم استاد هم بیان فرمودند خلاصه اش این است که ما به طور کلی دو راه داریم برای تخییر در حجیت. یکی این است که بگوییم خود آن ادله حجیت تخییر را اثبات می کند. خوب نکته فنی را دقت کنید. خود همان دلیلی که می گوید فتوای فقیه حجت است خود همان دلیل می گوید که اگر تعارض پیدا کرد تساوی بودند مخیر هستید. این که آقا ضیا هم قبول نکرد و اشکال داشت. یکی اینکه نه یک دلیل خارجی آمد می گوید. مثل اینکه مرحوم نائینی فرمود که روایات می گوید و الا اصل اولی تساقط است. دلیل خارجی آمد. مرحوم آقا ضیا می گوید ان دلیل خارجی هم حجت معینه است نه مخیر. انشاء الله روشن شد نحوه بحث علمی؟ یکی خود بحث اطلاقات. اطلاقات الادله القائم علی حجیه فتوی الفقیه. بعد ایشان و فساد هذا الوجه تبعا کل عبارت مرحوم استاد را نمی خوانیم چون از محل کلام ما خارج است فقط چون نکته فنی دارد آن نکته فنی اش این است که آقایان دوران امر بین تعیین و تخییر در باب حجیت کرده اند. خب اگر تخییر معقول نباشد که دیگر دوران معنا ندارد که. اگر تخییر معقول نباشد که آقای خوبی می فرمایند دیگر دوران معنا ندارد. «و فساد هذا الوجه مستغن عن البیان، لما مر غیر مرة من ان إطلاق أدلة الاعتبار»، یک بحث کلی دارند که اطلاقات اولیه شامل صورت تعارض نمی شود. نمی شود بگوییم هم این حجت است هم آن حجت است. خب «الثانی»: السیرة العقلانیة بدعوی أنها جرت علی التخییر فی أمثال المقام»، این سیره عقلا بعد «و یدفعه»، آقایان خودشان مراجعه کنند چون تصادفات مثل اینکه حال داشته است و خیلی طولانی وارد شده اند به خلاف اصول که مختصر فرموده اند. نه اینکه عبارت ایشان طولانی است مجموع بحثشان طولانی است. یعنی از صفحه ۱۶۷ که شروع کرده اند تا صفحه ۱۷۱. خیلی بحث طولانی فرموده اند که ما مجبوریم یک مقداری کلیات بحث ایشان را بکنیم. «و یدفعه: أنه إن أريد بالسیرة جریان سیرة العقلاء علی التخییر عند العلم بالمخالفة»، در صورتی که علم به مخالفت دارد. «فهی دعوی باطله». همچنین سیره عقلا من البته نمی دانم

حالا فرض کنید کسی می خواهد خانه بسازد مطلوبش هم واضح است مثلا چهار تا اتاق می خواهد یک حال می خواهد یک معمار یک جور نقشه به او می دهد و یک م عمار یک جور. هر دو هم در حد مساوی هستند. هر دو هم معمار خوبی هستند. ایشان می گوید فهی دعوی باطله. خب باطل نیست که بالأخره انسان یکی را انتخاب می کند

فإنها خلاف ما هو المشاهد منهم خارجا لأنهم لا يعتمدون علی قول مثل الطیب عند العلم بمخالفته

.....

بعد ایشان می گوید که مثلا دو تا دکتر باشند متساوی باشند یکی می گوید مثلا فلان دوا را بخور یکی می گوید فلان دوا را بخور آیا شما اینجا تعخیر قائل هستید یا تساقط می گوید؟ ایشان قائل به تساقط هستند نتیجه اش احتیاط است. حالا در باب پزشکی احتیاط نیست که هر دو دوا را بخورد. احتیاط این است که مثلا به کمیسیون پزشکی عده ای از اطبا را جمع کند. ایشان می فرمایند در اینجا. من در مبحث حجّیت ظن توضیحات کافی عرض کردم. این را دقت کنید مشکل کار اینها کلمه اماره و حجیه و طریق را آورده اند و یک معنای عرض عربضی را اراده کرده اند. یعنی این معنایش شامل قول فقیه می شود قول طبیب می شود قاضی می شود اغرار می شود خبر واحد می شود اینها تمام را جزء حجج حساب کرده اند. ما در محل خودش عرض کردیم اگر بخواهیم تحلیل علمی کنیم هر کدام فرق می کند. در باب قول طبیب یک واقعی مفروض است. این این جور نیست که در بقیه

در باب خبر واحد هم همین طور. لکن قول طبیب مع ذلک واقع را از یک دیدگاه خاص می بیند. از خبرویت خودش می بیند. در خبر واحد اصلا خبرویت مطرح نیست. ولذا خبر حسّی حجت است حدسی حجت نیست. دو نفر آمدند یکی می گوید آمدیم درب حرم باز بود یکی می گوید که بسته بود. خبرویت ندارد که خبر واحد این است در باب خبر واحد خوب دقت کنید اصلا نکته اصلی در باب خبر واحد طریق صرف است. و یک واقعی مطرح است. در باب فتوای فقیه اصلا ما در آنجا نباید فرض

چون مفروض این است که ما در باب فقه به واقع. (۹/۳۸) واقع بتوانیم حل کنیم مثلا امام معصوم وجود دارد دیگر بحث حجج مطرح نیست بحث امارات مطرح نیست. یعنی در باب اعتبارات قانونی چه به نحو فقه ولایی هم حتی اگر باشد فرض کنید دو نفر فقیه هستند یکی می گوید مصلحت کشور اینگونه اقتضا می کند حالا غیر از اینکه متصدی، متصدی یکی بیشتر نمی شود، یکی می گوید مصلحت این اقتضا می کند. مشکل ندارد ممکن است هر دو باشد. یعنی هر دو نظر هست در فقه استنباطی که به طریق اولی. ما در اینجا دنبال واقع نیستیم نباید شبیه قول طبیب حسابش کنیم. نباید شبیه خبر واحد حسابش کنیم. این یک مشکله ای پیدا شده است در کلمات اینها کلمه حجّت را به یک معنا گرفته اند آن چیزی که مفید ظن باشد علم در آن نباشد و به یک معنا هم در حجّیت گرفته اند. تتمیم کشف. این خودش مشکل است. اصل مشکل اینجا است. حالا در مسئله طبیب ایشان می فرماید که این خلاف سیره عقلا است. اولاً ممکن است هر دو تا راست بگویند. چه مشکل دارد؟ می گوید این حالتی که در شما پیدا شده است فرض کنید فلان رگ که در بدنتان گرفته است این خون آنجا عفونت پیدا کرده است. یکی می گوید قسمت کبد مشکل دارد هر دو هم راست باشد هم آن رگ گرفته باشد هم کبد مشکل داشته باشد. چه مشکلی دارد که هر دو راست باشد؟ اینکه ایشان می فرماید خلاف مشاهد

مشکل سؤال این است که ایشان می گوید خلاف ما یشاهد بله بل یحتاطون فی امثالها ان امکنهم الاحتیاط. البته احتیاط در اینجا غیر از احتیاط در فقه ما است. اشتباه نشود. احتیاط این نیست که هر دو دوا را بخورد. مثلاً یک معمار گفت اینگونه بساز یک معمار گفت آن گونه بساز. نصف ساختمان را بدهند که یک معمار بسازد نصفش را یکی دیگر. این خیری داغون در می آید آن ساختمان. احتیاط اینجا این نیست که مراد از احتیاط در اینجا در مثل طبیب یعنی گروه پزشکان مراجعه به عده ای از اطبا شود و از آنها سؤال شود. لکن سؤال این است اینکه آقای خویی می فرمایند که خلاف ما یشاهد عقلاً است اگر یکی به رأی یک طبیب عمل کرد حالا خوب هم در نیامد آیا واقعا ملامتش می کنند؟ می گویند چون یک طبیب دیگر می گوید خب این طبیب این گونه گفت این هم دکتر است آن هم دکتر است. آن یک چیز گفت این یک چیز گفت ما گفتیم حالا قول این را قبول کنیم. آیا واقعا مذمت می شود؟ سؤال این است ایشان توجه ظاهراً قدس الله نفسه عنایت نفرموده اند. بله اگر احتیاط خوب است اینکه بد نیست. اما لزوم دارد؟ بحیثی که اگر مثلاً فرض کنید کاری نکرد همین مثالی که ایشان زدند دو تا طبیب متساوی یکی گفت فلان دوا را بخور یکی گفت آن یکی را بخور و ایشان یکی را خورد. خوب در نیامد حالش بدتر شد. واقعا می گویند چون دو تا طبیب مخالفت کردند شما بد کاری کردی. می گوید نخیر متخصص بود اجازه داشت دانشگاه به او رسماً اجازه داده بود به آن یکی هم داده بود ما به قول این یکی عمل کردیم. آیا واقعا حالا بحث اینکه ان امکنهم و یستحب اینکه بیشتر مراجعه کند بحث دیگری است. عرض کردیم ما ببینید ما مسائل گاهی خیلی با هم دیگر خلط می شود. در مسائلی که یک واقعیتی مفروض است خوب دقت کنید در آنها مراجعه کردن بیشتر جنبه پایین آوردن درجه خطا و بالا بردن درجه ثواب است. به طور کلی این قاعده کلی یادتان باشد. وقتی می گویند مثلاً پنج طبیب اشاره کنید برای اینکه درجه خطا بیاید پایین و درجه ثواب بیاید بالا. لذا ما کراراً عرض کردیم مشورت یا استشاره یا آیه مبارکه شاورهم فی الارض مشورت یک امر روانی است. اما امرهم شورا بینهم یک امر اجتماعی است. نظام شورا یک نظام اجتماعی است. این دو تا با هم دیگر متأسفانه بین شورا و مشورت فرق گذاشته نشده است. نظام شورا یک نظام اجتماعی است. ریشه اش هم بر این اساس است که هیچ کس بر هیچ کس ولایت ندارد. مردم هر چه گفته اند باید انتخاب شود. و در نظام شورایی ما در قرآن همین ایه را داریم. این آیه امرهم شورا بینهم این نظام شورایی است و لذا در مشروطیت این ایه را ذکر کرده اند چون در مشروطیت هدفشان این بود که مجلس هر چه تصویب کرد قانون شد باید عمل کرد دیگر بحث نکنید که آیا این خلاف دین هست یا نیست این است که مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری و اصحاب ایشان که می گویند اصلش مرحوم آقای سید محمد کاظم یزدی در نجف بود اینها آمدند این شرط را کردند که نه می خواستند هدفشان این بود که مجلس شورا یک مجلس مشورتی باشد نه نظام شورایی. این دو تا با هم دیگر خیلی فرق می کنند. در مشورت شما که می گوید با ۵ تا طریق مراجعه کنید مشورت است چون شما که نمی دانید. یک طبیب گفت این طور

یک طبیب گفت آن طور می گوید شما طبیب سوم طبیب چهارم طبیب پنجم می بپریم بالا چرا چون یک واقعی مفروض است شما می خواهید به آن واقع برسید. متأسفانه در کلمات علما هم خلط شده است. این اشکال اساسی ای که در مشروطیت بود همین بود. آنها می خواستند نظام شورایی را یک نظام اسلامی تشکیل

ظاهر آیه هم که همین است. و امرهم شورا بینهم انصافش ظاهرش که همین است لکن ما توضیحات عرض کردم متأسفانه اینها تنقیح نشده است این آیه مبارکه به عنوان یک اصل اسلامی نیست. اشتباه شده است. این آیه توصیف حال انصار است. قبل از اینکه پیغمبر مدینه بیایند انصار طبیعتشان این طور بود مخصوصا اوس و خزرج یک طبیعت شورایی داشتند. حالا از کجا این تفکر ریشه گرفته است نمی دانیم. مثلاً مهاجرین تفکر ولایی داشتند. این دو تا تفکر است در نظام اجتماعی تفکر ولایی غیر از تفکر شورایی است. متأسفانه خلط است. لذا هم ما در اسلام این را نمی بینیم که مثلاً پیغمبر آمدند مدینه بگویند نظام شورایی. این توصیفی است آیه مبارکه انصار که اینها در مدینه بودند این قبل از هجرت است که اینها این طور هستند نماز می خوانند و امرهم شورا راست هم هست امرهم شورا بینهم. هنوز هم برای ما روشن نیست که اوس و خزرج اینها افراد امّی بودند اوس و خزرج هر دو جزء امّیین بودند و اصالت یمنی داشتند و طبیعتاً نظام مثلاً در مدینه به عنوان عالم یهودی ها اهل کتاب می گفتند دیگر اهل کتاب یعنی عالم. عالم در اصطلاح آنها در مقابل امّی ها اهل کتاب بودند که آنها هم نظام ولایی داشتند. احبار و رهبانان حالت ولایی داشتند. غیر از و شاورهم فی الارض است. این و شاورهم فی الارض نظام شورایی نیست. اینها اشتباه نشود. در این مسئله در مسئله فرض کنید می گویند شورای فقها. الآن در می آورند. این شورای فقها هیچ نکته فنی ندارد. مگر در فقه ولایی آن هم مثلاً در تشخیص مصالح. والا در فقه استنباطی فقیه می خواهد ضمیمه شود به فقیه دیگریا نشود. هیچ فرق نمی کند. اصلاً فقیه فقیه نیست تا مبانی فقهی هر مسئله را دقیقاً مخالف و موافق مطلع نشود. فقیه نیست که. حالا پیشش یک فقیه بگذارند فرض کنید من می گذارم که آقای خویی در این مسئله دلیلشان این است و این دلیل هم باطل است. خب آقای خویی هم می داند که فلانی دلیلش این است آن هم باطل است. حالا اینها با هم ضمیمه شوند چه فرقی می کند؟ چه شورا باشد که فرد باشد شورای فقها یک امر قانونی و حقوقی نیست. بلکه ممکن است شورای فقها را در امر ولایی قبول کنیم. مثلاً آیا فلان مثلاً رابطه با فلان کشور باشد یا خیر فرض کنید پنج تا از فقها بگویند بد است شش تا بگویند خوب است بگویم نظر اکثریت. آن هم خب شرایط خاص خودش را دارد. اما در مسئله استنباط شورا چه اثر دارد؟ بالأخره من استنباط خود را می کنم. آن آقا هم بیاید مقابل من بنشیند. آن هم استنباط خود را می کند. من می گویم نظر تو باطل است او می گوید نظر من باطل است. چه فرقی می کند؟ این ذهنیتی که درست شده است که مثلاً شورای فقها باشد حلال مشاکل است مگر اینکه آنها فقیه نباشند بنشینند با هم مباحثه کنند تازه یاد بگیرند و الا اگر فقیه، فقیه است اگر فقیه ملا

است مبانی برایشان واضح است آن قبل از اینکه مباحثه کند. اصلاً فقیه نیست تا تمام آرا نه اینکه آرای معاصر. علامه شیخ طوسی دیگران همه را (۱۸/ ۴۰) باطل است. خب معنا ندارد که. اصلاً اینها می گویم چون از عالم فقاہت خارج هستند و این معنا اصلاً معنا ندارد.

این اشکال کار عرض می کنم یک مقداری مسائل

حالا مرحوم آقای خویی فرمودند اینجا سؤال این است از آقای خویی که اگر با علم مخالفت دو طیب مساوی بودند به یکی از آنها عمل کرد و رأی او هم باطل در آمد. فرض این را هم بکنیم. چون واقع این مفروض است. در طب شما در مجتهد واقع مفروض نیست من به رأی مجتهد عمل کردم نمی فهمم باطل بود مگر خودش بفهمد تازه آن هم حجت است. مگر اینکه خدمت بقیه الله برسیم و الا راه دیگر برای رسیدن به واقع ما نداریم. در باب فقه نداریم. علی ای حال تمسک ایشان به طیب حالا در مقابل این مثلاً قیمت گذاری. خوب دقت کنید اینها تمام همه را یکنواخت گرفته است. در باب قیمت گذاری خوب دقت کنید تقویم اصلاً آنجا واقعی مطرح نیست. این خانه شما را یک مقوم معمار می گوید ده میلیون یکی میگوید دوازده میلیون یکی می گوید پانزده میلیون یکی می گوید هجده میلیون. چرا؟ چون رغبات عقلایی مختلف است. این می آید می گوید با این وضعی با این جایی که هست اول کوچه آخر کوچه مثلاً مردم برای این آن می گوید نه مردم برای این خانه با این شرایط موجود انقدر می دهند. لذا شما در تقویم چه می گوید؟ می گوید طریقت دارد؟ نه! در جایی که قیمت گذاری می کنند چه می گوئیم؟ کسی می گوید مخیرید کسی نمی گوید که مخیرید. می گویند جمع کنید بعد معدّل بگیرید. این طور می گویند دیگر. چرا می گویند جمع کنید چون می گویند که همه اش واقع است. اینکه می گوید ده میلیون خبر از یک رغبت عقلایی می دهد. آن که می گوید دوازده میلیون خبر از یک رغبت دیگر عقلایی می دهد. یک رغبات عقلایی هست بر دوازده. نمی گوید این را ترجیح بدهیم بر آن. مگر اینکه اهلش نباشد آن که آن بحث دیگری است که در آخر این مطلب عرض می کنم. مگر اینکه بگویند اصلاً معمار نیست خب می گوئیم بیخود دارد حرف می زند. بگوئیم طیب نیست که آن بحث دیگری است. بنظرم خلط این مباحث یک مقداری از اینجا شده است یک مقدار زیادی از آن تشخیص موضوعی قصه است که منشأ اشتباه شده است. پس بنابراین شما چطور در قول طیب می گوید احتیاط؟ در قول چیز نمی گوئید احتیاط می گوئید جمع بکن همه را واقع می دانید. ما چه می گوئیم؟ ما می گوئیم اینها را یک باب نگیرید در خبر واحد. یکی می آید می گوید درب صحن باز بود یکی می گوید که درب صحن بسته بود. شما تخیر می گیرید معنا ندارد تخیر که. جمع کنیم بین دو قول؟ معنا ندارد می گوئیم یکی درست است و یکی باطل است. در باب تقویم جمع می کنیم. در باب قول پزشک شما گیر می کنید مگر اینکه دلیل بیاید. چون ظرافت کار چون ولو دکتر و پزشک می آید واقعیت را برای شما حکایت می کند لکن واقعیتی که از دیدگاه خبرویش است. خوب دقت کردید؟ آن مطالب علمی که خوانده است از دیدگاه آن مرض این است دوايش این است. آن از

دیدگاه مطالب علمی خودش این است. لذا در اینجا آن خصلت های طیب و خصوصیت طیب و خبریّت طیب را حساب می کنند. خصلت های علمی نه خصلت های خارجی که ربطی به علم ندارد. بعد هم صحبت این است حالا این فرض اگر دو تا معمار بودند یکی گفت خانه شما چهار اتاق می خواهید با حال این گونه بسازی یکی دیگر هم مثل همین بود گفت این جوری بساز شما مخیر نیستید شما یکی را انتخاب نمی کنید؟ من تعجب می کنم از مرحوم استاد. حالا فرمود اختلاف به سیره عقلا است. در مثال طیب هم عرض کردم شما یکی را انتخاب کنید فرض هم بگذارید که باطل در آمد. از اینکه بالاتر نیست. یک وقتی نمی فهمید بحث دیگری است. فرض هم بکنید که این اقا باطل در آمد دوا را هم خوردید حالتان هم بدتر شد. گاهی انسان پیش متخصص می رود همین تازگی یکی پیش یک متخصص رفت گفت یک شب دوايش را خوردم حالم بهم خورد. ول میکنم این دوا را نمی خورم. گفت انسان پیش متخصص ترین برود نمی خورد جور در نمی آید. این هم نیست که دائما هر کسی اعلم در طب بود حرفش دائما درست در بیاید. دقت فرمودید؟ آیا این را ملامت می کنند؟ قطعاً خیر! اینکه ایشان فرموده است سیره عقلا به خلافش است بله بهتر است که انسان به چهار پنج تا و آن هم نکته اش را عرض کردم چون در آنجا بهر حال شما یک واقعیتی دارید. لذا شما به شورای اطبا مراجعه می کنید. آن شورای اطبا هم مشورت است نظام شورایی اجتماعی نیست. اشتباه نشود. آن یک نوع مشورت است. اینها با هم دیگر نباید خلط شود. بعد دیگر مرحوم استاد فرمودند دیگر خود آقایان مراجعه فرمایند. بعد فرمودند

«الثالث»: دعوى الإجماع على التخيير في المسألة.

و فيه: أنه إجماع منقول بالخبر الواحد،

الى آخر. بقيه كلمات را خودتان ببینید. بعد می فرمایند که

فالمتحصل إلى هنا أن التخيير بين المجتهدين المتساويين لم يقم عليه دليل.

هیچ دلیل نداریم اگر مخالف باشند با یکدیگر.

بل الحجية التخييرية أمر غير معقول في مقام الثبوت:

اصلاً در مقام ثبوت معقول نیست. ما تمام این بحث ها را خواندیم امروز برای همین نکته بود. لذا ما به آقای خویی می گویم من تمام این بحث را خواندم معنایش این است که ایشان کلاً از مباحث اصولشان دست کشیده اند. چون در اصول گفتند دوران امر بین تعیین و تخیر شد احتمال تعیین بگیرد. خب تخیر که معنا ندارد. غیر معقول فی مقام الثبوت این دوران امر بین تعیین و تخیر معنا ندارد که. اگر

شما در متساوین می گوئید معنا ندارد چطور در متفاضلین می گوئید معنا دارد؟ من نمی فهمم. عرض کردم احتمال قوی می دهم مرحوم استاد آقای سیستانی برای ما نقل کرده اند از قول آقای خویی می فرمودند من در اول بحث خارج یک دوره کار خودم را گذاشتم روی اصول که اصول را تنقیح کامل کنم لذا به بحث فقه خیلی نمی رسیدم. می گویند روی فقه زیاد کار نمی کردم تا یک دوره اصول را تکمیل کنیم از اول تا آخر حدود شش هفت سال که دوره ایشان طول می کشد. احتمالا آن مال آن زمانی است که مشغول کار بودند. این مال زمان بعدش است

لأنها بمعنى جعل الحجية على هذا و ذاك

بله اصلا غير معقول است. چون این بمعنی جعل ال حجیه علی هذا و ذاک

يستلزم الجمع بين الضدين أو النقيضين

روشن شد؟ به نظر من می آید ایشان حرف آقا ضیا را گرفته اند به این شکل پرورش داده اند. چون مبنای ایشان با آقا ضیا یکی است. حجیت را تتمیم کشف می دانند. چون حجیت را تتمیم کشف می دانند کاشف چیست شأنش می گوید نمی شود بگوئید شما مخیر به دو تا واقع هستید. این که معنا ندارد. مثلاً یکی گفت درب حرم باز است یکی گفت بسته است. شما مخیر هستید بگوئید درب حرم باز است خب معنا که ندارد. بخواهد شارع جعل حجیت برای هر دو خبر

چون خبر را ایشان کاشف می دانند من توضیح دادم ایشان آقا ضیاء مرحوم آقای نائینی حجیت را به معنای تتمیم کشف می دانند. بله خوب دقت کنید اگر حجیت به معنای تعذیر و تجیز شد معذر و منجز که در کفایت. در اینجا معقول است. چرا؟ چون می گوید این حجت است معذر است یا منجز. این هم حجت است معذر است یا منجز خب می شود شما مخیر باشید. یعنی عبارۀ آخری اگر شما در باب حجّیت من الآن اجمال بگویم چون می خواهم توضیح دهم چون این بحث خیلی مهمی است عنایت فرمودید من به لحاظ تخییر نمی خواهم وارد شوم چون بحث حجّیت در اصول یکی از ارکان اساسی اصول است من هم زیاد تکرار می کنم چون باید در ذهن شما مسلّم شود. ببینید اگر حجّیت فقط کاشفیت شد تخییر معنا ندارد. اگر حجّیت یک چیز اضافه شد به قول مرحوم نائینی گفت سببیت. حالا ما نمی گوئیم سببیت ما اسمش را می گذاریم موضوعیت. یعنی یک نکته ای آمد غیر از کشف. ببینید نکته فنی این است. اگر در حجّیت نکته ای آمد روی آن نکته حجت شد تخییر معنا دارد. نکته فنی روشن شد؟ این خیلی لطیف است. این کل مباحث آقا ضیا و مرحوم نائینی و آقای خویی را در دو کلمه ما برای شما جمع کردیم. این هم مرحوم آقای خویی البته نائینی می فرماید نائینی هم تقریباً همین است چون

می گوید روایات آمده است خودش در فی نفسه تساقط است تاخیر نیست حالا نائینی از آن راه وارد شده است. پس دقت کنید نکته اساسی وقتی می گوید جعلته حجه فأنهم حجّتی علیکم و أنا حجه الله. جعل حجّتی چیست؟ اصلاً جعل حجّتی یعنی چه؟ خبر واحد را حجّت قرار دهد. فتوای فقیه را حجّت قرار دهد. فأنهم حجّتی علیکم یعنی چه حجّتی؟ یعنی اینها کاشف ناقص هستند تام می شود. این کاشف ناقص تام است. اگر کشف شد نمی شود شما مخیر بین دو تا کاشف متضاد باشید اینکه معنا ندارید. یعنی چه مخیر بین دو تا کاشف. اما اگر شما گفتید که نه یک چیز هم اضافه شد غیر از کشف. یک نکته ای آمد. مثلاً آن نکته معذّر بودن عذر است. این هم عذر است آن هم عذر است.

سؤال: شارع نمی تواند حل را تتمیم کند؟

پاسخ: نه دیگر چطور تتمیم کند؟ اولاً خود کشف که متضاد است اینکه معنا ندارد. ولذا آقای خویی می گوید که در مقام ثبوت معقول نیست.

سؤال دو تا کشف ناقص اشکالی ندارد

پاسخ: چرا من هشتاد درصد میدانم درب حرم باز است هشتاد درصد میدانم که درب حرم بسته است اینکه نمی شود. این آقای خویی طولانی صحبت کرده است من خیلی ساده و روان صحبت می کنم. پس تمام بحث سر این نکته است الآن ذهنتان دیگر آماده شد. اگر در حجّیت کشف صرف دیدید کشف ناقص تتمیم می شود خب می گوید حجّیت

ادله اش نمی تواند

می گوید من این کاشف تام کردم. خب نمی تواند بگوید آن کاشف هم تام کردم. اصلاً دو تا کاشف هشتاد درصدی معقول نیست. دو تا کاشف متضاد هشتاد درصدی معقول نیست.

سؤال: شاید واقع غیر از این دو تا باشد

پاسخ: چون بحث حجّیت است شاید را بر می دارد. هدف از حجّیت این است که دیگر شما از شاید بحث نفرمایید. اگر بنا شد شاید بحث کنید دیگر حجّت نیست.

سؤال: کاشف بودن هم این است که می خواهد واقع را نشان دهد

پاسخ: شاید باشد اما چون به نظر عقلایی چون اگر بگوییم زیر مثلا پنجاه درصد است که آن حالت کشف نیست حالت تساوی است. آن می گوید اصلا نمی تواند جعل کند نائینی هم می گوید که اگر مثلا پنجاه پنجاه بود شارع جعل نمی کند. اگر هشتاد بود هفتاد بود می کند نود درصد. می برد آن را بالا. دو تا هشتاد درصد متضاد می شود؟ دقت کنید هشتاد درصد یک ثقه گفت هشتاد درصد می داند که درب حرم باز است هشتادصد می داند که درب حرم بسته است. بعد هم شارع می گفت هشتاد درصد را بکن نود درصد. این اصلا معنایش چیست؟

سؤال: جمع بین معذرت و منجزیت متضاد هم ممکن نیست

پاسخ: چرا؟

سؤال: دو تا شیء متضاد چطور با هم منجز می شوند؟

پاسخ: ظواهرشان. می گوید اگر ثقه خبر داد معذر است. اینجا هم ثقه خبر داد آنجا هم ثقه خبر داد. می گوید اگر طبیب خبر داد معذر است. می گوید رفتن پیش یک پیرزن یا پیرمردی دوا می کند این معذر نیست. جعل حجّیت که آن هایی که اگر پیش متخصص رفتی معذر است. می گوید یک متخصص به من اینگونه گفت می گوید این معذر است. یک متخصص هم آنگونه گفت. می گوید آن هم معذر است. خوب دقت کنید. اگر پیش غیرمتخصص رفتید معذر نیست. لذا خلاصه حرف کفایه همین است. می گوید ادله حجیت هر دورا می گیرد چون تضاد دارند پس شما مخیر هستید. البته ما مسلک تخییر در اصحاب کلا کم داریم کفایه هم شاذ است انصافا. در باب حجّیت خبر مسلک تخییر کم داریم. ایشان می گوید طبق قاعده است. این معذر است این هم معذر است. حجّیت یعنی جعلته حجّه ای معذرا. اگر خبر راوی اش ثقه باشد فرض کنید در کتب مشهوره باشد عده ای از اصحاب هم به آن عمل کرده اند این معذر است. می گوید این خبر هم در کتاب کافی است و عده ای هم عمل کرده اند. آن خبر هم در کتاب تهذیب است عده ای عمل کرده اند. پس این هم معذر است آن هم. دقت کردید؟ این نکاتش مهم نیست. آن نکته مهم روشن شد؟ اگر شما در باب حجج و امارات طریق صرف دیدید. در این تخییر در نمی آید. این حرف آقا ضیا هم بود. آقای خویی می خواهد این مطلب را پرورش دهد. اگر شما طریق ندیدید یک نکته ای اضافه شد. مثلا مرحوم شیخ می گوید مصلحت سلوکی. اگر گفت در این هم مصلحت سلوکی است آن هم مصلحت سلوکی است. اگر بنا شد خبر ثقه روشن شد؟ پس آن نکته فنی انشاء الله تعبد نباشد. اگر شما در باب حجج یک نکته دیدید مثلا در باب قاضی چرا قول قاضی حجت است؟ ممکن است شما ظن برای خودتان

قاضی حکم کرده است حکمش مطابق با قانون هم باشد. احتمال است دیگر. آقای خویی می گوید که تتمیم کشف. این کاشف ناقص بود شارع حجتش قرار داد شد تتمیم. آن طرف مقابل می گوید نه تتمیم کشف نیست. این نکته اش این است که باید ما یک محوری داشته باشیم تا نزاع را در جامعه بردارد. خوب دقت کنید نزاع را در جامعه بردارد. می خواهد حالا کاشفش ناقص باشد یا تام باشد. وقتی قانونا این شد قاضی ما دنبال این نیستیم که هفتاد درصد برای ما پیدا شده است یا شصت درصد. ما به رجوع قاضی نزاع را بر می داریم. پس این اسمش را ما چه می گذاریم؟ نکته موضوعی. اگر در باب حجج شما نکته موضوعی قائل نشدید تخیرش فوق العاده مشکل است. چون آقای خویی مبنایش همین است. اگر در باب حجج شما نکته موضوعی قائل

روشن شد نکته موضوعی؟ یعنی یک چیز دیگری مطرح نظر است. مثلا در باب قاضی آن که مطرح نظر است رفع خلاف است. و الا اگر دو نفر رفتند پیش قاضی بعد این بگویند برای من وثوق نیامد من هفتاد درصد می گویم که حرف ایشان مطابق قانون است خب بعد دعوایشان شد. بعد می روند قاضی دیگر باز این دفعه آن یکی گفت می گوید آقا برابر هفتاد درصد است. باز دعوا قاضی سوم قاضی چهارم خب این نزاع می ماند دیگر. این نزاع حل نمی شود. یکی از ۵۰... ۳۳/۵۰ جامعه های بشریه عقلانی اش این است که نزاع نباید در جامعه باشد. چون جامعه را به هم می ریزد آن انسجام جامعه را بهم می ریزد. روی این نکته موضوعی است که می گویند قول قاضی حجت است. روشن شد؟ نه کاشفیت صرف. روی نکته موضوعی خبروت طبیب می گویند قولش حجت است نه کاشفیت صرف. نه اینکه طبیب

البتة این هست اطبا با هم مخالف هستند و اینکه ایشان فرمودند امکنه الاحتیاط نه الآن بشر راه دیگری رسیده است و آن راه این است که بشر دارد سعی می کند مطالبی که واقعیت دارد نقش بشر را در آن کم کند. خبروت را کم کند. نمی دانم راه های مختلف عکس های مختلف آزمایش های مختلف الآن خیلی از عملیات های جراحی را دارند دست ربات می دهند دیگر جراح عمل نمی کند. چون هر کار بکنند بالأخره حالت انسانی دخالت می کند. تا حالت انسانی دخالت کرد اختلاف درست می کنند. و الآن مثلا اگر فرض کنید اگر بنا است یک جایی را بشکافند دست هر طبیبی بدهند مثلا می گویند از نظر علمی شما سه سانت و نیم بشکاف. یک طبیب ممکن است کمی بیشتر یکی ممکن است کمی کمتر. یکی نیم سانت بیشتر یکی نیم سانت کمتر. اما دست رباط که می دهند درست سه سانت و نیم می شکافد یک میلی متر هم زیادتر نمی کند. روی میلی مترش هم حساب می کنند. این نکته اش چیست؟ نه این نکته که مرحوم استاد

البته زمان ایشان امکنه الاحتیاط. الآن دارند سعی می کنند در آن جایی که واقعیت است نقش انسان را کمرنگ کنند. چون تا نقش انسان وارد شد ولو خبرویت باشد اختلاف می آید. سرّ اختلاف این است. طب یکی است واقع بدن یکی است سعی می کنند آزمایش های متعدد بکنند الآن دستگاه های بسیار پیچیده تولید شده است در آزمایش های مغز لایه های مغزی انصافا دستگاه های خیلی عجیب و . حتی انواع ربات که دارد الآن برای جراحی است یک جراحی های بسیار دقیقی نیم میلیمتری در مغز را با ربات خیلی راحت انجام می دهند. چون دست بشر که رفت به دکتر تا دکتر دیگر فرق می کند. جراح تا جراح دیگر فرق می کند. چرا؟ چون در اینها واقعیت است. اما آیا شما می شود روزی بیاید مثلاً فتوا را دست ربات بدهید خب این نمی شود. این امکان ندارد. آن رباطی را که می خواهد راه بیاندازد کسی که رجالی است فقه رجالی به او می دهد آن که اصولی است فقه اصولی به او می دهد. این را باید به ربات مقدمات را بدهند. ربات نمی تواند تصمیم گیری کند که آیا مثلاً فقه رجالی باشد یا خیر. دقت می کنید؟ ما الآن خوب دقت کنید تا مادام نکته بشری در بین است احتمال خلاف هست این قبول است جای بحث ندارد. لکن این احتمال خلاف را آقای خویی می گویند روی کاشفیت بر می دارند. آن هایی که آن طرف هستند می گویند بله در مثل خبر واحد کاشف صرف است. اما در مثل قول طبیب کاشف صرف نیست. عنصر حدس هم در آن دخالت می کند. در باب قاضی کاشف صرف نیست از باب تتمیم کشف نیست. می گوید آقا شما کار نداشته باش می گوید شصت درصد هفتاد درصد هشتاد درصد شما کار به این نداشته باش قاضی حکم داد باید انجام شود. چرا چون باید خلاف در جامعه برداشته شود. دعوا باید در جامعه برداشته شود. ما در آنجا توضیح دادیم چون دیگر وقت تمام شده است من فقط یک توضیح بدهم ما انواع این حجج را آنجا متعرض شدیم مثل تقویم مثل خبر واحد مثل فتوای مجتهد مثل قول اهل خبره مثل حکم قاضی اینها را ما در محل خودش به نظرم یکی دو روز هم آنجا طول کشید اینجا هم کمی طولانی شد چون خیلی بحث لطیفی است. اینها را تمام آقایان از یک باب گرفته اند. ما آنجا توضیح اینها را دادیم و اغرار. عرض کردیم اغرار خیلی مشکل دارد. از نظر فنی قبول اغرار خیلی مگر به جهات دیگری حلش کنیم که آیا کاشفیتش هست یا نه و چه کار کنیم با آن چه برخوردی کنیم در مثل اغرار مشکل دارد وارد فروع فقهی اش نمی شویم چون بحث دیگری است که جایش اینجا نیست. علی ای حال مجموعه اینها مشکل دارد اشکال آقای خویی روشن شد تمام اینها را از باب تتمیم کشف می دانند.

لان مرجعه الی أن الشارع قد اعتبر المكلف عالما

این تتمیم کشف است. کشفش ناقص بود

.....
اعتبر المكلف عالما بالحرمة و عالما بعدمها، أو عالما بحرمة شيء و عالما بوجوبه، و من هنا قلنا إن إطلاق أدلة الحجية غير شاملة
لكلتا الفتويين لاستلزام حجيتهما معا الجمع بين الضدين أو النقيضين

بله بعد دیگر وارد بعضی فروض می شوند چون دیگر خواندیم فردا تکمیل کنیم بحث را از همین کتاب آقای خویی تکمیل می کنیم.
چون دیگر باید برویم در بحث حجیت و راجع به حجیت هم توضیحی عرض کنیم

وصلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطاهرین